**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14020717**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

در مورد وضع تعیّنی یک سری توضیحاتی در مورد بعضی از مثال‌هایی که در آن مثال‌ها وضع تعیّنی صورت گرفته دادیم، یکی از این مثال‌ها در جلسۀ قبل آخرین مثالی بود که اشاره کردیم مثال سه شدن بود. سه شدن در واقع به نظر می‌رسد دو مرحله وضع تعیّنی درش صورت گرفته، حالا قبل از آن یک نکته‌ای را عرض بکنم، یک سبکی هست در یک روشی هست در ادبیاتش می‌گویند سبک مجاز از مجاز. یعنی یک لفظی به اعتبار مشابهت با یک معنای مجازی در معنایی به کار برده می‌شود، سبک مجاز از مجاز. شبیه این در وضع تعیّنی ما می‌توانیم تصویر کنیم، یعنی لفظ ابتدا در یک معنایی مجازا به کار برود و بعد در آن حقیقت بشود به وضع تعیّنی بعد از آن وضع تعیّنی باز در یک معنای دیگری به کار برود، حقیقت بشود بر او. این بحث سه شدن دو مرحله برش گذشته، یکی این که خود آن اصطلاح مکانیک‌ها که ماشین سه شده خودش یک نوع وضع تعینی دارد، ماشین سه نشده، سیلندرهای ماشینش سه شده، در واقع یک نوع همان بحث مجاز در حذف اوّل صورت گرفته، ماشین سه شدن یعنی سیلندرهای ماشین، سیلندر در تقدیر هست، خب کم کم آن سیلندرش را هم در نظر نمی‌گیریم می‌گوییم ماشین سه شده، و در مرحلۀ دوم از آن سه شدن که سبب خراب شدن ماشین هست مجازا در مطلق خرابی لفظ دال بر علت را در معلول، معلولی که وابسته به این علت باشد یا نباشد، ذات معلولی که اعم از معلول ناشی از این علت یا ناشی از علت مشابه به کار می‌برند و بعد به تدریج سه شدن یک معنای جدید پیدا می‌کند یعنی خراب شدن، ضایع شدن، این به این شکل هست. ما در واقع عرض کردم در وضع تعیّنی گاهی اوقات آن مجازی که در مرحلۀ قبل از وضع وجود دارد مجاز در کلمه است به اصطلاح، یک لفظی را در یک معنایی مجازا ما به کار می‌بریم، اینقدر به کار می‌بریم تا حقیقت ؟؟؟ بشود. گاهی اوقات مجاز در حذف است، این مثالی که ما زدیم این مثال یک مرحله‌اش مجاز در حذف است، یک مرحله‌اش مجاز در کلمه است، یعنی سه شدن در مرحلۀ اوّل مجاز در حذف است، ما می‌گوییم ماشین سه شد در حالی که در اصل این بوده سیلندرهای ماشین سه شد، این مجاز در حذف است به تدریج کلمۀ ماشین را که می‌گوییم سه شد از ماشین ذهن انسان به سیلندرهای ماشین منتقل می‌شود، به لفظ سیلندرهای ماشین منتقل می‌شود و بعد از سیلندرهای ماشین به خراب شدن منتقل می‌شود. ولی آن مرحلۀ بعدی که خراب شدن هست و ما سه شدن را در معنای مطلق خراب شدن به کار می‌بریم آن از نوع مجاز در کلمه است، لفظ دال بر علت را در معلول مجازا به کار می‌بریم بعد به تدریج این لفظ حقیقت می‌شود در آن معنای مجازی که به نحو مجاز در کلمه است. اینجا یک نکته‌ای را اشاره بکنم، آن این که شهید صدر این اشکال در وضع تعیّنی را که طرح می‌کند که ما در واقع یک مشکلی در وضع تعیّنی داریم آن این است که استعمال مال لفظ با قرینه است، چطور می‌شود که به تدریج لفظ بی قرینه دال بر آن معنا می‌شود و موضوع برای آن معنا قرار می‌گیرد؟ این قرینه چطور این وسط حذف می‌شود؟ خب روی مسلک قرن اکید ایشان در مقام پاسخ برآمدند که البته این پاسخ را نپذیرفتیم ولی به هر حال در مقام پاسخ برآمدند، ولی نسبت به سایر مسلک‌ها اصلا در مقام پاسخش هم نیامدند، این چیزی هست که باید به سایر مسلک‌ها هم بحث بشود، اعتبار، تعهد. البته این که این اشکال مطرح هست در وضع تعیّنی یک پیشفرضی دارد که آن پیشفرض باعث می‌شود که ممکن است کسی این پیشفرض را قبول نکند، آن این که حقیقت وضع تعیّنی و وضع تعیینی یکی است. خب ممکن است یک کسی بگوید نه حقیقت اینها فرق دارد، مثلا وضع تعیینی را اعتبار بداند، وضع تعیّنی را قرن اکید بداند، بنابراین اینجور نیست که اگر کسی در وضع تعیینی یک مسلکی را اختیار کرد حتما باید در وضع تعیّنی هم باید همان مسلک را اختیار کند. بله بعضی از مسلک‌ها هست بالملازمه این سبک نمی‌شود جواب داد، مثلا کسی که قائل به مسلک تعهد می‌شود اصل این که چرا قائل به تعهد شدند با وجودی که تعهد خیلی تکلف آمیز است، تکلفاتش را قبلا هم اشاره کردیم، این است که سایر راه حل‌ها را ناتمام دیده. اشکالاتی به سایر راه‌حل‌ها دیده که آن اشکالات غیر قابل حل به نظرش آمده این مسلک تعهد را با همۀ تکلفاتی که دارد را پذیرفته. خب اگر شما بتوانید آن اشکالات ولو در وضع تعیّنی حل کنید دیگر زمینه‌ای برای رفتن به مسلک تعهد پیش نمی‌آید، ولی در بحث مثلا یک کسی ممکن است در وضع تعیینی قائل به مسلک اعتبار بشود و در وضع تعیّنی قائل به مثلا مسلک قرن اکید بشود. البته به نظر می‌رسد حالا هر مسلکی را هم انتخاب کنیم حقیقت وضع تعیینی با وضع تعینی متفاوت است. همچنان که مرحوم آخوند اشاره فرمودند در تعریف وضع. وضع تعیینی تخصیص اللفظ للمعنا است، حالا هر جور، ایجاد القرن الاکید است، ایجاد. اعتبار اللفظ للمعنیٰ است، نمی‌دانم تعهد، هر جور معنا کنیم یک معنای سببی است. وضع تعیّنی با مسبب از وضع تعیینی قابل مقایسه است، یعنی با وضع تعیینی یک علقه‌ای حاصل می‌شود. در وضع تعینی این علقه هم حاصل می‌شود بدون این که آن سببی که بوده باشد آن سبب اختیاری، آن سبب اختیاری که به وسیلۀ واضع محقق می‌شود حالا تخصیص است، تعهد است هر چی هست او وجود داشته باشد. بنابراین این در بعضی از کلمات مرحوم آقای صدر دیدم یک تعبیراتی از مرحوم آخوند نقل می‌کند که کأنّ مرحوم آخوند در تعریف وضع گفته تخصیص اللفظ بالمعنیٰ و بعد ایشان تخصیص را هم می‌گوید تخصیص اعم از اعتبار و حقیقت و چی چی، یک چیزهایی ایشان دارد که من نفهمیدم از کجای کلمات مرحوم آخوند همچین چیزی را مطرح کردند؟ مرحوم آخوند حرفش این است وضع اگر بخواهد تقسیم بشود وضع تعیینی و وضع تعیّنی تخصیص نباید معنا کرد، باید اختصاص معنا کرد، و مطلب هم درست است، آن اختصاص هست که به این دو قسم تقسیم می‌شود. بنابراین وضع تعیینی و وضع تعیّنی به نظر می‌رسد مَقسمشان واحد نیست، وضع تعیینی تخصیص المعنیٰ باللفظ است، وضع تعیّنی اختصاص المعنیٰ باللفظ است. و جایی که ما می‌گوییم وضع تعیینی هست یا تعیّنی هست این کلمۀ وضع را به عموم مجاز هم در مورد خود وضع و هم در مورد نتیجة الوضع به کار بردیم. در مورد وضع تعیینی آن چیزی که اختصاص المعنیٰ باللفظ هست نتیجة الوضع است، در وضع تعیّنی خود وضع است. حالا این بحث نسبتا لفظی است، خیلی چیز مهمی نیست.

**شاگرد:** آن آثاری که بر وضع مترتب می‌شود بر همان نتیجة الوضع است دیگر؟

**استاد:‌** حالا آن آثار ممکن است نه اینجور نباشد. ممکن است ما مثلا بگوییم که وضع آن علقۀ وضعیه تابع اراده است، تابع بودن اراده‌اش در مورد وضع تعیینی است، در وضع تعیّنی نیست. حالا اینها چیز دارد، یعنی به هر حال آثارش متفاوت است، بعضی آثار ناشی از آن است، این که حالا بعدا این را توضیح هم می‌دهم. خب این اشکالی که در وضع تعیّنی مطرح شده بود که ما استعمالات مال لفظ با قرینه است و ما لفظ را به تنهایی می‌خواهیم با معنا مرتبط بسازیم و ارتباط تحقق پیدا کند ممکن است تصور بشود که این اشکال روی مبنای متعارف آقایان که مجاز را مجاز لغوی می‌دانند صحیح است، ولی اگر کسی گفتش که نه مجاز آن مسلکی که به سکاکی نسبت دادند که درست هم نیست این حرف سکاکی نیست حرفی هست که سکاکی در کتاب مفتاح العلومش ذکر کرده و رد کرده، نمی‌دانم ابواسحاق شیرازی از او است کی است، دو نفر موقعی که ما مختصر می‌خواندیم یادم هست در حاشیۀ مختصر از دو نفر نقل کرده، ابو علی فارسی، ابو اسحاق شیرازی یک همچین چیزهایی از آن زمان‌ها گوشۀ ذهنم مانده، ولی مال سکاکی نیست. علی ای تقدیر بحث سر این هست که آیا در مستعمل فیه در معنای حقیقی و معنای مجازی متفاوت هست؟ بعضی‌ها می‌گویند نه مستعمل فیه یکی است، و آن تفاوتی که بین اینها هست در مجاز در کلمه نیست بلکه ادعایی اینجا وجود دارد در موارد مجاز که این ادعا در موارد حقیقت وجود ندارد. رأیتُ اسداً یرمی، اسد به معنای رجل شجاع به کار نرفته، اسد به معنای همان شیر درنده است ولی همراه یک ادعاست، ما ادعا می‌کنیم که این رجل شجاع از مصادیق شیر درنده است. سکاکی این مطلب، ادعا را می‌پذیرند ولی می‌خواهد بگوید که وجود این ادعا باعث نمی‌شود که مجاز، مجاز لغوی نباشد و مثلا مجاز در اسناد باشد و امثال اینها، این شکلی. بنابراین ممکن است شما بگویید که بنابر آن مبنایی که اصلا مستعمل فیه را در همۀ موارد یک شیء می‌داند، کأنّ اصل این مشکل مشکل خاصی در کلام است، ما بگوییم که ایرادی نیست، یعنی در واقع این لفظ در این معنا استعمال شده است و مشکلی در اینجا نیست. یعنی اصلا استعمال مجازی را ما انکار کنیم، بنابراین این استعمالاتی که قبل از وضع تعینی وجود دارد همه استعمالات حقیقی است، بنابراین اشکال موضوعیت ندارد. ولی به نظر می‌رسد که حالا همان اشکال یا مشابه آن اشکال مطرح است و باید آن را حل کرد، چون ما در بحث حالا می‌رسیم این را بعدا مفصل بحث می‌کنیم، به نظر ما این بحثی که در گرفته است بین آقایان در این که مستعمل فیه یعنی، در موارد مجازی آیا با موارد حقیقی یک نحو استعمال هست یا استعمالش فرق دارد ناشی از عدم توجه به یک نکته‌ای هست، آن این است که ما یک مراد استعمالی داریم یک مراد تفهیمی داریم، البته بعد می‌آییم شهید صدر یک مراد استعمالی یک مراد تفهیمی را به یک معنای خاصی گرفته، ما به آن معنا نمی‌خواهیم معنا کنیم، حالا اینها را بعدا مفصل توضیح می‌دهم. ما در استعمال علی ای تقدیر یک نوع قالب بودن لفظ برای معنا شرط است، ما لفظ را قالب برای معنا قرار می‌دهیم. این لفظی که قالب برای معنا قرار می‌گیرد گاهی اوقات ورای آن مستعمل فیه یک چیز دیگری را هم می‌خواهیم تفهیم کنیم، و این هم در فرایند استعمال قرار دارد، حالا من یک توضیحی بدهم، مرحوم آخوند در بحث معانی مثلا حروف استفهام معانی صیغۀ امر، این بحث را مطرح کرده که برای صیغۀ امر معانی مختلفی ذکر کردند، برای مثلا ادوات استفهام مفاهیم مختلفی ذکر کردند، استفهام حقیقی، انکار، تعجیل، تصغیر، نمی‌دانم این معانی مختلف. شبیه اینها برای صیغۀ امر ذکر کردند. مرحوم آخوند می‌گوید این مطلب درست نیست، مستعمل فیه در همۀ موارد یکی است، داعی استعمال فرق دارد، اختلاف در دواعی هست، نه اختلاف در مستعمل فیه. ما آنجا عرض می‌کردیم که نه، این مطلب درست است که مستعمل فیه در همۀ موارد یکی است. ولی اختلاف در صرف داعی بما هو داعی نیست. اختلاف در یک مرحله‌ای هست، در یک چیزی هست که در مراد تفهیمی هست، اگر داعی هم هست داعی هست که متکلم آن داعی را می‌خواهد به مخاطب افهام کند، یک داعی صرفی که فقط در قلب متکلم هست و نمی‌خواهد آن را به مخاطب منتقل کند نیست. اصلا ببینید وقتی من یک موقعی مثلا ا فی الله شکٌّ فاطر السماوات و الارض یک موقعی این، همین جملۀ ا فی الله شکٌّ را یعنی همزۀ استفهام را در معنای استفهام حقیقی به کار می‌بریم، به غرض این که به داعی این که بفهمیم که آیا واقعا این جمله واقعیت دارد یا واقعیت ندارد. یک موقعی همین جمله را به کار می‌بریم به غرض این که بگوییم که این مطلب شک بردار نیست که انکار کنیم شک قضیه را. این که من برای استفهام حقیقی این جمله را به کار بردم یا به غرض انکار به کار بردم این را هم می‌خواهم به مخاطب تفهیم کنم، قسمتی از فرایند کلام است، کلام صرفا مستعمل فیه نیست، یک مرتبه‌ای از مراتبش ارادۀ تفهیمیه است، و این تعبیری دیدم در کلمات آقای سیستانی تعبیر شده بود به محتوای کلام، مثلا یک معنای کلام داریم یک محتوای کلام، ایشان اینجوری تعبیر کرده بود.

**شاگرد:** این دلالت التزامی نیستش؟

**استاد:‌** نه نه، اصلا به دلیل التزامی ربطی ندارد. دلالت التزامی، دلالت طولیه است، اصلا به این ارتباطی ندارد. حالا بعد اینها را توضیح می‌دهیم. ما در واقع به تصور ما تفاوت معنای حقیقی و معنای مجازی در مستعمل فیه نیست ولی اینها در مراد تفهیمی تفاوت دارند، وقتی ما می‌گوییم در باغ وحش شیر وجود دارد می‌خواهیم همان معنای شیر را در شیر استعمال کردیم اوّلاً، ثانیا می‌خواهیم وجود شیر حقیقی در باغ وحش را به مخاطب انتقال بدهیم. این ثانیا.

ولی وقتی می‌گوییم رأیتُ اسدا یرمی در آن مرحلۀ اوّل درست است، شیر را در حیوان مفترس و آن حیوان خاص، مُفترِس البته، حیوان مُفترِس به کار می‌بریم، ولی نمی‌خواهیم به ذهن مخاطب این مطلب را منتقل کنیم که من یک حیوان مفترسی، یک شیر درنده‌ای را در اینجا دیدم، بلکه می‌خواهیم این مطلب را در ذهنش منتقل کنیم که یک شخصی که در شجاعت به مانند شیر بود من آن را دیدم. اینجا بحث وضع تعیّنی، این نکته را عرض بکنم، در قرینه، قرینۀ در مستعمل فیه نیست، قرینه در مرحلۀ مراد تفهیمی است، قرینه برای این که مراد تفهیمی را مشخص کند. خب این سؤال مطرح می‌شود حالا این مراد تفهیمی، حالا این را بعدا بحثش را می‌کنیم اصلا این که آیا این مراد تفهیمی مرتبط با وضع هست، یا خارج از وضع هست و امثال اینها، آنها بحث‌هایی است که بعدا در نظریة الاستعمال بهش می‌پردازیم، حالا هر چی باشد، ما یک چیزی به نام مراد تفهیمی داریم، در وضع تعیّنی این مراد تفهیمی که در استعمالات قبل از وضع به موونۀ قرینه تحقق داشته است کم کم به مرتبه‌ای می‌رسد که نیاز به قرینه ندارد. این را باید تحلیل کنیم که در مراد تفهیمی چطور هست که

**شاگرد:** در وضع تعیّنی

**استاد:‌** در وضع تعیّنی، این مراد تفهیمی در وضع تعیّنی چطور قبل از این که وضع تحقق بگیرد به مرحلۀ وضع هست قرینه دخالت دارد در مراد تفهیمی ولی حذف می‌شود، حذف شدن نقش قرینه در شکل‌گیری مراد تفهیمی در وضع تعینی این مطلبی هست که باید چیز بشود. آنجا در مراد استعمالی مورد بحث بود که استعمالاتی که قبل از وضع هست استعمال با قرینه است، استعمال لفظ با قرینه است، خب سؤال این بود که چطور می‌شود لفظ بی قرینه موضوع له پیدا می‌کند؟ ولی این سؤال بعد از این این می‌شود که چطور می‌شود که در مراد تفهیمی تغییر ایجاد می‌شود. این بالأخره باید تحلیل کرد، این سؤال اینجور نیست که اگر ما این مبنا را بپذیریم دنبال، البته خب مدلش فرق می‌کند، یعنی عرض کردم مشابه، اگر آن را از مقولۀ مرتبط با وضع بدانیم اصلا در تحلیل وضع دخالت دارد، اگر نه مرتبط با وضع ندانیم یک چیزی خارج از وضع بدانیم و اینها به وضع مرتبط نیست ولی سؤال سؤالی هست که باید طرح بشود پاسخ خودش را دریافت کند. بنابراین این سؤال واقعا سؤال جدی‌ای هست، عرض کردم ما نحوۀ حذف قرینه یکسان نیست، به گونه‌های مختلفی در مثال‌های مختلفی که وضع تعیّنی صورت می‌گیرد چیزهایش فرق دارد، حالا من ۲، ۳ تا مثال زدم، روندی که حذف قرینه، حذف تأثیر قرینه را توضیح دادم. شاید انواع و اقسام دیگری هم داشته باشد، من فکر نکردم ببینم وضع‌های تعیّنی مثال‌های دیگری که از جهت سنخی با این مثال‌هایی که ما ذکر کردیم فرق دارد یا نه؟ بعضی وقت‌ها آن استعمالاتی که قبل هست از نوع مجاز در کلمه است، بعضی‌هایش مجاز در حذف است و این مجاز در کلمه با مجاز در حذف فرق دارد، هویتش تفاوت دارد و آن بحث‌هایی که در جلسات پیش توضیحاتی در موردش دادم.

**شاگرد:** مستعمل فیه قبل از وضع تعیّنی با بعدش یک وقت‌هایی فرق می‌کند دیگر.

**استاد:‌** نه مستعمل فیه فرق نمی‌کند.

**شاگرد:** وضع تعینی

**استاد:‌** نه، بنابر این مبنایی که ما بگوییم مستعمل فیه در وضع حقیقی و مجازی یکی است فرقی نمی‌کند دیگر.

**شاگرد:** الآن مجاز که حقیقت قرار داده شده، وقتی حقیقت شد

**استاد:‌** دقت نکردید، بحث سر این هست که در خود مجاز هم ما می‌گوییم مستعمل فیه‌اش با معنای حقیقی فرق ندارد دیگر، روی این مبنا.

**شاگرد:** اینجا مجاز بله، بعد از این که آن مجاز با کثرت استعمال تبدیل شد به وضع تعیّنی حالا مستعمل فیه جدید

**شاگرد:** ادعا است فقط

**شاگرد:** یک معنا است

**استاد:‌** همان معناست، تغییری نکرده که

**شاگرد:** الآن دیگر بدون قرینه با معنای جدید استعمال می‌شود

**شاگرد:** فقط ادعا می‌رود، وگرنه حقیقت همان حقیقت است، معنا همان است.

**استاد:‌** این هم نکتۀ خوبی است

**شاگرد:** تفهیمش فرق می‌کند

**استاد:‌** نه سؤال خوبی است، مسئلۀ خوبی است. یعنی ایشان بحثشان این هست که شما فقط بحث مجاز نیست، تغییر مستعمل فیه است، شما قبل از این مستعمل فیه را معنای حقیقی قبلی می‌دانستید الآن مستعمل فیه معنای حقیقی جدید می‌شود.

**شاگرد:** مجاز عقلی

**استاد:‌** آره، بنابر این که چیز باشد درست است، اشکال ایشان وارد است و بله این در واقع یعنی در واقع ما بنابراین مبنا پیچیدگی بیشتری داریم، پیچیدگی بیشتری باید در تحلیل داشته باشیم. آن این است که مستعمل، یعنی مشکل از ناحیۀ لفظ نیست، از ناحیۀ معناست. ما دو تا مشکل داریم. یک مشکل این هست که لفظ ما همراه با قرینه بر این معنا دلالت می‌کرد، بر آن معنا. یک مرحلۀ دیگر این هست که آن چیزی که در مرحلۀ مراد تفهیمی بود به مرحلۀ مراد استعمالی سرایت می‌کند. یعنی معنایی که مراد تفهیمی در مرحلۀ مراد تفهیمی تفاوت داشت باعث می‌شود در مرحلۀ مراد استعمالی تفاوت کند و این مشکل اصلا جدی‌تر است، یعنی تحلیل وضع تعیّنی بنابر مسلک منسوب به سکاکی سخت‌تر هست از، چون یک مشکل دیگری اینجا وجود دارد، مشکل قرینه حل می‌شود در مستعمل فیه، حالا ما می‌گفتیم که قرینه در مرحلۀ ارادۀ استعمالی دخالت ندارد، در مرحلۀ ارادۀ تفهیمی دخالت دارد. ولی بحث این است که قرینه که حذف می‌شود صرفا قرینه حذف نمی‌شود، مراد تفهیمی، مراد استعمالی می‌شود، مراد تفهیمی که معنای حقیقی بود می‌شود مراد استعمالی، چطور آن مراد تفهیمی تبدیل می‌شود به مراد استعمالی؟ این سؤال سؤال خوبی است. این را باید دنبال کنیم. بحث سر این هست که عرض کردم که در واقع در مسالک مختلف باز باید این سؤال حل بشود، مسلک تعهد، مسلک اعتبار، مسلک قرن اکید و مسلک ما که می‌گفتیم اعتبار به معنای بناگذاری قلبی هست این سؤال تبیین حقیقت وضع تعیّنی باید روشن بشود. حالا من این را با توجه به این اشکالی که ایشان طرح کردند فردا یک بار دیگر این را صحبت می‌کنم، و یک نکته‌ای اینجا می‌خواهم بگویم این را چون فرصت نمی‌کنیم این را عرض بکنم تا بعد. ما در واقع حقیقت وضع را می‌گفتیم که این که واضع می‌آید لفظ را به عنوان نشانه برای معنا قرار می‌دهد تا واقعا نشانه شود، یک نوع بناگذاری قلبی، بناگذاری درونی هست که این بناگذاری درونی به برکت پیروی کردن مُستعمِل هدف واضع را تأمین می‌کند و لفظی را که عنوان نشانه بودن دارد ارتقاء می‌بخشد به واقعیت نشانه بودن و نائل می‌کند. یک نکته‌ای را فقط اشاره کنم نمی‌خواهم وارد تفصیلش بشوم، بحث بناگذاری قلبی، دو تا نکته اینجا هست که باید توجه بکنید. یکی این که آن بناگذاری قلبی که ما می‌گوییم این بناگذاری قلبی یک پدیده‌ای هست که در جاهای مختلف مشابه‌اش ما باهاش مواجه هستیم. یکی در بحث قصد عنوان، قصد عنوان از همین سنخ است، ما مثلا فرض کنید می‌خواهیم، من پول را می‌خواهم به زید بدهم، این را ممکن است به عنوان ادای دین بدهم، ممکن است به عنوان هدیه بدهم، ممکن است به عنوان‌های دیگر بدهم که این عمل من عنوان‌های مختلف می‌تواند بگیرد. من این فعلم را رنگ‌های مختلف ممکن است بهش بدهم، این یک بناگذاری قلبی است و آن بناگذاری قلبی، حالا این بناگذاری‌های قلبی گاهی اوقات به خاطر این است که آثاری عقلاءً یا شرعا بر این بناگذاری‌های قلبی مترتب می‌شود، یعنی پولی که به عنوان ادای قرض هست باعث می‌شود آن قرض ثابت بشود، ولی پولی که برای ادای، به عنوان هدیه هست آن قرض را ساقط نمی‌کند. مثلا نماز قضا ممکن است من نیت بکنم ممکن است نماز مستحبی نیت بکنم، این هم از همین سنخ است، اداگذاری. خب اگر نماز مستحبی نیت کنم آن قضایی که به گردن من هست از گردن من ساقط نمی‌شود، نماز قضا قصد کنم و قضا از گردن من ساقط می‌شود. یا مثلا در بحث یوم الشک، یوم الشکی که نمی‌دانم از ماه شعبان هست یا ماه رمضان، در روایات هست اگر به نیت ماه شعبان بگیریم اگر بعدا معلوم شد که از رمضان بوده از رمضان واقع می‌شود، اگر به نیت ماه رمضان بگیریم روزه باطل است، اگر بعدا هم ثابت بشود که از رمضان بوده اصلا به درد نمی‌خورد، این اثرات را دارد دیگر، این آثار شرعی هست که بر این نیت‌گذاری بار می‌شود. ما اینجا نیت‌گذاری حقیقتش با این حقیقت یکی است، ولی نه به خاطر ترتیب آثاری که این نیت‌گذاری‌ها دارد، به خاطر این که ما می‌خواهیم مقدمه بشود این بناگذاری بر این که واقعا آن حقیقت، یعنی ما می‌گوییم وضع این هست که من لفظ را به عنوان نشانه قرار می‌دهم تا واقعا نشانه شود، نمی‌خواهم آثار عنوان نشانه را بار کنم، عنوان نشانه فایده‌ای ندارد. ولی عنوان نشانه در جایی که اشخاص پیروی کنند و در مسیر این بناگذاری من قدم بگذارند باعث می‌شود که این لفظ حقیقتا اشاره شود، این. یا مثلا این بحث نشانه‌گذاری، بناگذاری‌هایی که عرض کردم در انشائات همۀ اینها یک نوع بناگذاری است. اینها یک نوع بناگذاری قلبی است. این یک نکته.

نکتۀ دیگر این که در بسیاری از این بناگذاری‌ها صرف بناگذاری منشأ اثر نیست، ابراز هم دخالت دارد، اصلا در انشائات، انشاء صرف آن بناگذاری قلبی نیست، ابراز آن اعتبار نفسانی هم هست. این اعتباری که اینجا اعتبار لفظی، کلمۀ اعتبار گاهی اوقات به معنای تنزیل و اینها به کار می‌رود. این اعتبار نفسانی که اینجا تعبیر می‌کنیم مراد آن اعتبار به معنای تنزیل نیست، به اصطلاح مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی و مرحوم علامۀ طباطبایی در بحث مقالۀ اعتباریات اصول فلسفه و روش رئالیسم. نه اعتبار یک نوع، یک چیزی هست از مقولۀ بناگذاری‌های قلبی. این چیزی که بناگذاری قلبی هست گاهی اوقات ابرازش معتبر است، گاهی اوقات معتبر نیست. مثلا ما در بحث نماز این که این نماز من نماز مستحبی باشد یا نماز قضا باشد لازم نیست ابراز کنم، همین که در ذهنم وقتی نماز می‌خوانم این نیت قلبی داشته باشم کافی است. ولی انشاءها اینجور نیست، انشاء باید ابراز بشود تا آن انشاء، یعنی ابراز هم جزو چیزهای اثرگذار هست در آن پدیده. و ما در واقع در بحث وضع یک نوع بناگذاری قلبی هست، این بناگذاری هست که ابراز هم درش دخالت دارد، به نحوی از انحاء آن ابراز درش دخالت دارد و آن ابراز گاهی اوقات با لفظ سمّیتُ زیدا محمودا صورت می‌گیرد، گاهی اوقات با استعمال صورت می‌گیرد، یعنی تفاوت وضع تعیینی بالانشاء بالتصریح یا وضع تعیینی استعمالی در مرحلۀ ابرازش است، نه در مرحلۀ آن بنای قلبی‌اش. حالا این چیزی هست که من در جلسۀ بعدی در موردش توضیح خواهم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان